

«حاشیه نشینی» گنگ، الکن، ناتوان

روایت گزارشگران اجتماعی
از حاشیه نشینی - ۳

زهره کشوری

روزنامه نگار



«حاشیه نشینی» مدت ها است با «جغرافیا» ی شهرها نمی خواند. دیگر نمی شود روی حاشیه یا خارج از محدوده شهرها، دست گذاشت و محدوده حاشیه نشینی را تعریف کرد. شهرها به سمت حاشیه رفته اند یا حاشیه نشینی و فقر چون قارچ از دل شهرها سر بر آورده؟! هر چه که هست، جغرافیای مدنظر از تاریخ چند دهه اخیر و از حاشیه نشینی، بیرون است. هنوز شاید به لحاظ اقتصادی و اجتماعی بتوان شمال و جنوب یک شهر را در یک نگاه کلی از هم جدا کرد اما مقصود «حاشیه نشینی» فرق می کند. حالا در دل مناطق بالای شهر هم می توان محله های حاشیه ای پیدا کرد. اگر بخواهیم هنوز در تعریف حاشیه نشینی اعتباری به جغرافیا بدهیم، شاید باید گفت حالا حاشیه نشینی در اطراف محله ها و مناطق شکل می گیرد نه در اطراف شهرها؛ هم در مناطق شمالی و هم در مناطق جنوبی. فرقی در این است که هر چه به سمت جنوب شهرها می رویم، حاشیه بیشتر خودش را نشان می دهد اما گاهی عمق فقر و حاشیه نشینی در مناطق بالای شهر هم سرگریجه و وهم می آورد، مثلاً در ده ونک یا فرحزاد. تهران اینجا یک مثال است این روند می تواند درباره هر کلانشهر یا کوچک شهر دیگری هم مصداق داشته باشد. اما حاشیه نشینی در ادبیات رسانه ای از کی جای خودش را به زاغه نشینی و کپر نشینی و حلبی آباد داد؟ وقتی می گوئیم حاشیه نشینی آیا منظور ما مثلاً افرادی هستند که در خلازیر یا خلازیر زندگی می کنند؟ جایی در منطقه ۱۹ تهران. چرا خلازیر؟ تفاوت خلازیری ها با اهالی مناطق حاشیه مولوی و شوش چیست؟ هر دوازده راه زباله گردی و گدایی تغذیه می کنند. اصلاً خلازیری ها هم سایه دیوار به دیوار ضایعات فروشی های منطقه هستند. هر چند دیوار به دیوار تعریف صحیحی برای آنها نیست چون خلازیری ها در دل زمین زندگی می کنند. یعنی گودالی در دل خاک کنده اند و روی گودال را با هر چه به دست شان رسیده از کارتن و حلبی و گونی پوشانده اند! زیر این خرت و پرت ها هم زندگی خانواده ای دارند. از دواج کرده اند. بچه دار شده اند. تفاوت شان در همین محل زندگی است! یعنی چاله ها به شوش و مولوی و لب خط که می رسند به یک سرپناه آجری یا سیمانی تبدیل می شوند. سرپناهی که احتمالاً یک اتاق سه در چهار متری است که پدر و مادر و بچه ها در آن زندگی می کنند! اتاقی که همه چیز در آن دود می شود! کودکان «بخوری» به دنیایمی آیند! پدر و مادر ها همیشه خمارند.

تلاش های جمعیت ها و خویر به هم در چند دهه گذشته نتوانسته زخم ناسور آن را بهبود ببخشد. کسانی که مسیر مهاجرت «فقر و آسیب» را از شوش و مولوی و لب خط

به خیابان هایی در آمل و بابل کشانده اند، می روند و می آیند. آدم هایی که زاغه نشینی را از تهران به وسط شهر «ساری» برده اند. در خانه هایی زندگی می کنند که حمام و دستشویی ندارد. پدر و مادر هایی هستند که مدرسه رفتن بچه های شان هرگز دغدغه شان نیست! آیا اینها حاشیه نشین هستند یا مثلاً کسانی هستند که قبر خوابی شان چند سال پیش همه را شوکه کرد؟ آن وقت بیابان های اطراف تهران که محل تجمع و زندگی افرادی است که از خشکسالی سیستان و بلوچستان به تهران پناه آورده اند را چه بنامیم؟ آن سیستان و بلوچستانی ها که از طوفان، خشکسالی و بیکاری، شبانه و دور از چشم پلیس هایی که نمی خواستند روستاهای مرزی خالی شود، گریختند و ساکن گلستان شدند، چه می شوند؟! آیا حاشیه نشین، اهالی روستاهای بی آب و دتا گلستان نیستند که از سازمان میراث فرهنگی گرفته تا سازمان حفاظت محیط زیست و جنگل ها می خواهند با صنایع دستی و کشت گیاهان دارویی آنها را در دل روستاهایشان از حاشیه نشینی و فقر برهانند؟! کسانی که پرچم دار اقتصاد اول کشور یعنی کشاورزی بودند. اما حالا زیر چرخ صنعتی شدن و عدم توسعه پایدار له شدند! حاشیه نشینی ادامه نام گذاری برای حلبی آباد ها و زاغه نشینی ها که حالا وسعت پیدا کرده اند و طبقات اقتصادی متوسط و متوسط روبه پایین را هم به کام کشیده اند نیست؟ یک جور بازی با کلمات! مثل «استان های محروم» که در چند سال اخیر میان سخنان مسئولان به استان های «کم بر خوردار» تغییر نام داده اند تا به گفته همین مسئولان نام انتخابی در شان آنها باشد! یک پله بالاتر برویم! حاشیه نشین ها خانواده هایی نیستند که به دنبال گران شدن دلار و کاهش ارزش پولی در همین چند سال اخیر از شهرهای بزرگ به شهرهای کوچک و کوچک تر کوچ کرده اند؟ حاشیه نشین ها همین شهرهای جنوب تهران نیستند که برخی از نمایندگان به دنبال جمع کردن آنها در استانی به نام «تهران جنوبی» هستند چون آنها به جای فارسی، کردی، ترکی یا لری صحبت می کنند. کسانی که در حوادث اخیر نام آنها بیشتر شنیده شد.

«حاشیه نشین» یکی از کلی ترین مفاهیمی است که مدت ها است مرز نمی شناسد و حالا از شهرها و محله ها و خیابان ها و کوچه ها و خانه ها گذشته، به مغزها هجوم برده و در کنج ذهن ها لانه کرده است. چند درصد از کسانی که در کلانشهر و کوچک شهرها زندگی می کنند با این کابوس زندگی می کنند که سال دیگر مجبورند در مناطق پایین تر و شهرهای کوچک تر زندگی کنند چون قیمت زندگی هر لحظه بالاتر می رود و خط فقر هر دقیقه از آنها فاصله می گیرد. قشری که جامعه شناسان آنها را به نام «قشر متوسط» می شناسند! کسانی که بنگاه دارا آنها را اسرار انگشتان شان می چرخانند. طبقه ای که در سرازیری پدیده ای به نام «حاشیه نشینی» افتاده اند! تا به همه آنچه که از آسیب، محرومیت و کم بر خور داری وجود داشت اضافه شوند. پدیده ای که زبان در توصیف آنها ناتوان والکن است، چون رنج از حاشیه به متن زندگی رسیده!

